



«آیت الله محمدعلی گرامی از جمله شاگردان حضرت امام(ره) است که در دوران مبارزه با رژیم پهلوی، با سخنرانیها و فعالیت‌های خود به روشنگری مردم پرداخت و در این راه بارها دستگیر یا زندانی، شکنجه و تبعید شد. مصاحبه فعلی، گوشه‌هایی از این همنشینی‌ها و همدلی‌ها را که قطره‌ای است از اقیانوسی، فرا روی خواننده می‌نهد تا از این منظر نیز، آن یگانه جامع‌الاطراف روزگار را به نظاره بنشیند و دریابد که مردان خدا، شبران روز و عبادان شب‌اند و همچنان که در مصاف با خصم، تردید به دل راه نمی‌دهند، در برابر مردمان، خاضع و رنوف و رقیق‌القلب هستند.»

□ «ابعاد ناشناخته‌ای از شخصیت امام» د رگفت و شنود  
شاهد یاران با آیت الله محمدعلی گرامی

## امام می فرمود، من این مردم را از همه بهتر می شناسم...

اصولاً نسبت به همه مراجع احترام می‌گذاشتند و می‌فرمودند، «اگر کسی علیه مراجع صحبت کند، ولایت بین خدا و او منقطع می‌شود.» هنگامی که امام از تبعید ترکیه و عراق برگشتند، عده‌ای از علما که در میان آنها کسانی هم بودند که علیه امام صحبت کرده بودند به دیدن ایشان رفتند. امام به همه آنها احترام گذاشتند و فرمودند، «من راضی نیستم کسی به بزرگان هتک حرمت کند، حتی اگر به من هتک حرمت کرده باشند. من ذی حقم و عفو کردم.» امام (ره) آتش زیر خاکستر بودند. روزی رئیس شهربانی قم می‌خواهد با آقایان علما جلسه‌ای بگذارد. امام فرمودند، «هر چه آقای بروجردی بفرماید، درست است.» ما گفتیم که آقای بروجردی حاضر نشده است و فرموده‌اند خودتان جلسه بگذارید. امام فرمودند، «احتماً آقای بروجردی مطلبی را می‌دانند که ما از آن خبر نداریم. چون آقای بروجردی حاضر نشده‌اند جلسه گرفته شود، ما هم جلسه نمی‌گیریم.» امام می‌گفتند، «اگر احترام آقای بروجردی را نداشته باشیم، بیشترین توهین را به خودمان کرده‌ایم.»

از اتصال روحی امام(ره) به خداوند، فراوان گفته‌اند. شنیدن نکته‌های در این زمینه از شما متعجب است. اتصال ایشان به خداوند در اوج و موجب آرامش و اطمینان عجیبی در ایشان بود. اما در عین حال هنگامی که می‌خواستند به دشمن بپردازند، توفنده و خروشنده بودند، یعنی جمع بین ضدین. آنها که به غورهای سردی می‌کنند و به مویزی گرمی، ظرفیت ندارند. امام در شرایط عادی متسبم و خند به لب بودند. هنگامی که در کوچه راه می‌رفتند، وقتی از دور ایشان را می‌دیدم، مثل یک پدر مهربان و رؤفی که فرزندش را می‌بیند، خوشحال می‌شدند و غالباً ابتدا به سلام می‌کردند. امام (ره) از روشن بینی اجتماعی عجیبی برخوردار بودند که در آثار ایشان نمود دارد. همه اینها ناشی از توکل و اخلاص بسیار ایشان بود. سلوک عبادی ایشان چه ویژگی‌هایی داشت؟

از خصوصیات اخلاقی امام، خضوع و جنبه عبادی ایشان بود. امام نسبت به نماز شب بسیار مقید بودند. شخصی نقل می‌کرد که یک شب در حمام دیدم که امام به علت ضیق وقت، همان جا با پوشش حمام، شروع به خواندن نماز شب کردند. در خواندن نماز اول وقت نیز خیلی مراقب بودند، شنیده شده است که امام وقتی در نجف بودند، همه شب منظم در حرم «زیارت جامعه» می‌خواندند. یک وقت احمد آقابه امام گفته بود که زیارت جامعه سندی ندارد. امام فرموده بودند، «بگذار ما به همان عقیده عامیانه خود باقی بمانیم.» آقای خمینی ریشه نظام ساله را کند. اگر انسان با خدا نباشد، مرغوب همه چیز می‌شود.

معروف است که امام(ره) از شرکت در برخی از مجالس بزهیز می‌کردند. در این مورد چه گفتنی‌هایی دارید؟

امام(ره) در زمان آیت‌الله بروجردی زیاد به مجالس و منازل رفت و آمد نمی‌کردند و تنها جایی که می‌رفتند، دیدار افرادی بود که از مکه می‌آمدند. در جلسه‌ای که به دیدن حاجی‌ها رفته بودند، صحبت از آقاضیا شد که از آن سخنان بوی غیبی می‌آمد و امام بلافاصله مجلس را ترک کردند. شخصی که همراه امام بود، نقل می‌کرد که امام به حدی

می‌کردند. بسیار در تدریس جدی بودند و حتی یک بار هم ندیدم که کلاس را به دلیل برف و باران و غیر اینها تعطیل کنند. نکته جالب در رفتارهای امام این بود که هر وقت باران و برف می‌آمد، امکان نداشت عبا را روی سر بکشند و ابتدا از این کار خوششان نمی‌آمد و آن را نوعی ذلت می‌دانستند. از دیگر ویژگی‌های امام تأثیرگذاری بود. از روزهای حضور در درس امام یک خاطره غیر درسی بگوئید؟ یک روز خادم مسجدی که امام(ره) در آن درس می‌دادند، گفته بود، «وقتی طلبه‌ها وارد می‌شوند، نطافت را رعایت نمی‌کنند و با کفش روی زیلوی مسجد می‌آیند.» امام در پایان درس شروع به نصیحت کردند و گفتند، «شیطان ابتدا از طریق مکروهات وارد می‌شود و پس از آن که بر انسان مسلط شد، او را به انجام محرمات وادار می‌کند. ما که زیاد پول نداریم به خادم مسجد بدهیم، بنابراین بهتر است مراعات کنید.» قدری که امام صحبت کردند، بعضی‌ها که کفش‌هایشان را همراه آورده بودند، فوراً آنها را در دستمال گذاشتند. بیان ایشان خیلی مؤثر بود.

ذوق شعری امام در چه حد بود؟

امام از نظر ذوق در مسلح عالی قرار داشتند. البته بنده که کتابهای عرفانی ایشان را دیده بودم، حدس می‌زدم که از این ذوقیات دارند. معروف است که امام دیوان یا کتاب شعری هم داشته‌اند که گم شده

**روزی خادم مسجدی که امام(ره) در آن درس می‌دادند، گفت: «طلبه‌ها نطافت را رعایت نمی‌کنند و با کفش روی زیلوی مسجد می‌آیند.» امام در پایان درس فرمودند، «شیطان ابتدا از طریق مکروهات وارد می‌شود و پس از آن که بر انسان مسلط شد، او را به انجام محرمات وادار می‌کند. ما که زیاد پول نداریم به خادم مسجد بدهیم، بنابراین بهتر است مراعات کنید.» قدری که امام صحبت کردند، بعضی‌ها که کفش‌هایشان را همراه آورده بودند، فوراً آنها را در دستمال گذاشتند**

بود. فردی نزد ایشان آمده و ادعا کرده بود که با امام زمان(عج) رابطه دارد. امام گفته بودند، «این دفعه که رفتی، بپرس دیوان شعر من کجاست؟»

برخی اخیراً در مقام تبیین سیره امام در مقطع مرجعیت آیت‌الله بروجردی سخنانی می‌گویند که از تخفیف جایگاه آقای بروجردی استفاده می‌شود. دیدگاه شما در این باره چیست؟ امام(ره) در تمام دوران مرجعیت ایشان، سکوت اختیار کردند، امام

با توجه به این که کتابهای خطی امام(ره) مدتی نزد شما بوده است، از ارادت و علاقه ایشان نسبت به مرحوم شاه آبادی نکاتی را ذکر نمایند.

تا آنجا که من در نوشته‌های امام دیده‌ام، از ایشان به عنوان استاد و مراد و با تعبیر «روحی فدا» یاد می‌کردند و بسیار تحت تأثیر ایشان بودند. کسی در نجف به امام گفته بود که آقای شاه آبادی در مسجد جامع نماز می‌خوانند و مسجد جامع تهران عجب بختی دارد که بزرگانی چون آقای شاه آبادی و حلال‌هم آقای رفیعی به آنجا می‌آیند. امام می‌گویند که آقای شاه آبادی چیز دیگری بود. یکی از شاگردان آقای شاه آبادی تعریف می‌کرد که مأموران پهلوی آمده بودند، آقای شاه آبادی داشت صحبت می‌کرد. محسوس بود که آن مأمور مسحور و غافل شده بود که اصلاً برای چه آمده است.

از گرایشات فلسفی و عرفانی امام(ره) چه می‌دانید؟ من از امام کتاب فلسفی ندیده‌ام و نمی‌توانم قضاوت کنم، ولی هر چه از ایشان دیدم، عرفان بود و حدس می‌زنم در عرفان بیشتر از فلسفه کار کرده‌اند. کتاب مصباح الهیاده، کتاب بسیار خوبی است. شرح حدیث جنود عقل هم بخشی عرفان عملی و قسمتی عرفان نظری است. البته ایشان درس فلسفه داشتند، ولی ظاهر آن در این زمینه کتابی نداشتند. من در فلسفه شاگرد امام نبودم، اما بعضی از شاگردان «منظومه» ایشان، از جمله آقایان منتظری و مطهری را دیده‌ام. پس از ورود آقای بروجردی، مرحوم امام فلسفه را کنار گذاشتند. به نظر من امام در عرفان و مرحوم طباطبایی در فلسفه، بیشتر و بهتر کار کرده بودند.

در دوره‌ای که امام(ره) در نجف بودند، فضلی آن حوزه با درس ایشان چگونه برخوردی داشتند؟ آقای اشراقی به من گفت، «وقتی آقای خمینی بحث زکات را شروع کرد و به بحث اشاعه رسید، به قدری تحقیقات علمی او عالی بود که همه ما تحت تأثیر قرار گرفتیم. این تازه، اوایل شروع درس خارج گفتن ایشان بود.» برخی از افاضل که در نجف به درس امام می‌رفتند، مورد اعتراض بعضی دیگر واقع شده بودند که با این که خودتان در سطوح عالی علمی و ملا هستیید، چرا به درس ایشان می‌روید؟ آنها هم جواب داده بودند، «امام که به نجف آمد، فهمیدیم باز هم باید درس بخوانیم.»

بارزترین ویژگی شخصیتی امام(ره) به هنگام تدریس چه بود؟ مرحوم امام(ره) بسیار منظم بودند و این برما خیلی تأثیر داشت. ایشان خیلی روی نظم حساس بودند. یادم هست که روزی در اواسط درس اصول، طلبه‌ای، تازه وارد شد. امام درس را رها کردند و فرمودند، «آخر این چه وضعی است؟ اگر ادامه بدهم، باز یک نفر دیگر وارد می‌شود.» و بسیار ناراحت بودند و می‌گفتند، «اگر می‌خواهید در درس شرکت کنید، از اول شرکت کنید. چرا برنامه خودتان را منظم نمی‌کنید؟ یک بار هم کسی نماز ظهر و عصرش را فراموش کرده بود. درس را رها کرد و آمد و کناری ایستاد و نماز خواند. امام ناراحت شدند و فرمودند، «برنامه‌تان را منظم کنید. نماز را اول وقت بخوانید تا بعد چنین گرفتاری‌ای نداشته باشید.» ایشان شاگردان را خیلی منظم تربیت



کسی مجلس فاتحه گرفته باشند. حتی پس از فوت آقای بروجردی هم بناداشتنند این کار را بکنند، اما برای آقای کاشانی مجلس فاتحه گرفتند، چون احساس می‌کردند آقای کاشانی با خدمتی که کرده، مظلوم واقع شده است. این در حالی بود که از فوت آقای بروجردی چند ماهی گذشته بود. امام در زمان فوت آقای کاشانی، یک روز اعلام فاتحه کردند و صبح و عصر، خودشان آمدند و دم در مسجد اعظم نشستند. پس از فوت آیت‌الله بروجردی هم هر وقت امام می‌خواستند جایی بروند و کسی پشت سرشان می‌آمد، می‌گفتند، «بفرمایید بروید. من خود می‌روم. شماها چرا دنبال من می‌آیید.» پس از فوت آیت‌الله بروجردی، به تدریج مقدمات مرجعیت امام فراهم شد و امام کوچک‌ترین قدمی در تصدی مرجعیت برنداشتند و حتی در مسجد سلماسی فرمودند، «از اختلافات بپرهیزید. من شخصاً راضی نیستم کسی برای مرجعیت من اقدام کند.»

از امام در عین قاطعیت تا چه میزان رأفت دیده بودید به ویژه برخورد با عامه مردم؟

پس از فوت آیت‌الله بروجردی، قرار بود بیرون از قم مسجدی بسازند. سازنده شرط کرده بود اگر حاج آقا روح الله افتتاح کنند، این کار را می‌کند. امام به آن در رفتند و چند نفری هم همراهشان بودند. مردم در دو طرف صف کشیده بودند. امام فرمودند، «چه خبر است؟ مگر بیشتر از یک نفر می‌آید؟ تشریفات لازم نیست.» ایشان وقتی از داخل ماشین دیده بودند که می‌خواهند گوسفندی را پیش پایشان ذبح کنند، حالت عجیبی پیدا کرده بودند. من این حالت را می‌شناختم، چون بارها رأفت امام را به چشم دیده بودم. یک بار هم پیرمردی به دیدن امام آمد و دائماً اشک می‌ریخت و نمی‌توانست حرفش را بزند. امام از این حالت پیرمرد دستپاچه شدند و گفتند، «آقا جان! چه می‌گویی؟ ناراحتیت چیست؟ این همان امامی بود که در مقابل آمریکا



**امام اصولاً نسبت به همه مراجع احترام می‌گذاشتند و می‌فرمودند، «اگر کسی علیه مراجع صحبت کند، ولایت بین خدا و او منقطع می‌شود.» هنگامی که امام از تبعید ترکیه و عراق برگشتند، عده‌ای از علما که در میان آنها کسانی هم بودند که علیه امام صحبت کرده بودند به دیدن ایشان رفتند. امام به همه آنها احترام گذاشتند و فرمودند، «من راضی نیستم کسی به بزرگان هتک حرمت کند، حتی اگر به من هتک حرمت کرده باشند. من ذی حقم و عفو کردم**



می‌ایستاد، امامی توانست آدمی را گریان ببیند. پیرمرد گفت، «آقا! برای استخاره آمده‌ام.» امام با ملاحظت عجیبی برای او استخاره کردند. من ناظر بودم که رنگ از صورت امام پریده بود.

**عشق متقابل امام(ره) و مردم، در تمام تاریخ بی نظیر است. این پدیده تا چه میزان به مردم شناسایی امام برمی‌گشت؟**

عشق مردم به امام(ره) فوق‌العاده به یک مرجع معمولی بود. همه مردم نمی‌فهمیدند که هدف چیست، ولی می‌دانستند که اهداف امام، مقدس است. بسیاری از تحلیل‌گران، در شناخت این عشق به براهه رفتند و پیروی مردم از امام را «انقلاب کور» نامیدند، در حالی که ایمان و اعتقاد مردم به امام(ره)، از سنخ ایمان مردم به ائمه است. امروز اگر امام زمان (مجت) تشریف بیاورند، مردم نمی‌نشینند فکر کنند با چه اهدافی دنبال ایشان بیایند و بروند و در واقع، خود امام زمان هدف است. در دوره انقلاب، در سه راه بازار، آفسری به روی جوانی اسلحه می‌کشد،

از این موضوع خشمگین شده بودند که هنگام بیرون آمدن از مجلس استغفار می‌کردند، یک بار هم در مدرسه حجتیه جشنی بر پا بود که من هم خدمتشان بودم. چون آواز مشکوکی شنیده شد، امام به محض نشستن، برخاستند و رفتند.

**بی‌اعتنایی امام(ره) نسبت به دنیا، می‌تواند برای تمام مسئولان جامعه ما الگوی دقیق و کاملی باشد. ایشان در این عرصه تا چه میزان جدی بودند؟**

بله، ایشان پیوسته مراقب بودند که غباری از دنیا و هر آنچه که در اوست، بر دامان خصال ارزنده‌شان ننشیند. می‌گویند در نجف عده‌ای بودند که نزد ایشان می‌رفتند و می‌گفتند که ما چنین و چنان می‌کردیم. امام می‌فرمودند، «اگر برای خدا کردی که اجرت با خدا و اگر برای من کردی، بی‌خود کردی.» در هر حال، امام نسبت به دنیا بی‌اعتنا بود و تا انسان به دنیا بی‌اعتنا نباشد، دنیا به او رونمی‌آورد. معروف است که می‌گویند دنیا عروسی است که از متملق بدش می‌آید!

**از دستگیری امام از مستمندان خاطراتی دارید؟**

زمانی در گیلان مسجدی را می‌خواستند توسعه دهند. امام هنوز در قم بودند و تبعید نشده بودند. به امام عرض کردم، «آیا می‌شود مسجد را با سه‌م امام توسعه بدهیم؟» ایشان فرمودند، «نه! چون وضع قم بد است و باید امسال به زغال فقر برسیم. فعلاً مردم در همان مسجد کوچک نماز بخوانند.» سایر علما هم به فقر کمک می‌کردند، ولی ایشان شیوه خاصی داشتند، به این ترتیب که در قم برای هر محل مسئولی تعیین کرده بودند تا به مستمندان آن محل رسیدگی شود.

امام(ره) به طلبه‌های درس‌خوان و فاضل خیلی محبت داشتند. یک بار به منزل یکی از طلبه‌ها رفته و دیده بودند که فرش ندارد. وقتی برگشته بودند، بلافاصله یک جفت قالیچه از خانه خودشان برای آن طلبه فرستاده بودند.

**و ساده زیستی ایشان؟**

امام در حال ریاست هم زندگی ساده‌ای داشتند. من چندین سال ایشان را با عیای وصله‌داری که در زمستان به دوش داشتند، می‌دیدم. وقتی سر درس می‌آمدند، جلوی عبا جمع می‌کردند که روی وصله پوشیده باشد. شنیدم که پله‌های منزلشان هم سائیده شده بود. وقتی می‌خواستند پله‌ها را عوض کنند، فرموده بودند، «چرا می‌خواهید پله‌ها را عوض کنید، آن را برعکس قرار دهید.» اگر کسی رساله می‌خواست، «اگر برای خودت می‌خواهی یک جلد کفایت می‌کند.

دیگران اگر بخواهند، خودشان می‌آیند و می‌گیرند.» امام(ره) هیچ وقت منزل تشریفاتی برای خود تهیه نکردند و همان خانه کوچک محل پختن قلم‌را نگه داشتند. آنجا منزل بابرکتی بود. قسمت کناری منزل را امام بعدها خریدند که در ابتدا بیرونی ایشان بود و مدتی حاج آقا مصطفی در آن زندگی می‌کرد. بعد از انقلاب، آن منزل با کوجه‌های باریک، دیگر مناسب امام و رفت و آمدهای زیاد مردم نبود، چون گاهی مردم نزد امام رژه می‌رفتند. این بود که امام به منزل آقای یزدی که منزل وسیعی بود رفتند و بعد هم که به تهران منتقل شدند.

یک بار از شما شنیدم که از درسهای خصوصی اخلاق امام می‌گفتید. این دروس در چه مقطعی و چگونه تشکیل می‌شدند؟

شاید کمتر کسی اطلاع داشته باشد که در زمان حاج شیخ، امام بعد از اذان صبح در منزلشان برای عده‌ای درس اخلاق می‌گفتند و «صبح الشریعه» را که درس اخلاق عمومی است، بعدها گفته‌اند. امام در اوایل در مدرسه فیضیه درس اخلاق می‌گفتند، ولی ظاهراً مردم عوامی که زیر کتابخانه آنجا نماز می‌خواندند، یک جاهایی صحبت‌هایی کرده بودند. البته علت تعطیلی درس اخلاق فقط رژیم نبود، چون با جلوگیری رژیم، درس اخلاق امام از فیضیه به مدرسه صادق منتقل شد. بنده حتی اطلاع دارم که آقای بروجردی به امام گفته بودند، «خوب است شما درس اخلاق را شروع کنید.» و امام گفته بودند، «مذورم.»

**از «شهزادگری» امام به ویژه پس از رحلت آیت‌الله بروجردی چه خاطراتی به یاد دارید؟**

امام(ره) در زمان آیت‌الله بروجردی و حتی پس از فوت ایشان، مراقب بودند تا خود را وارد جرگه دیاست نکنند، مثلاً بناداشتنند و حاضر نبودند رساله بدهند و یک بار هم در درس مسجد سلماسی گفتند، «در برابر کسی که خدا پرچم را به دست او داد، باید تسلیم باشیم.» که مقصود مرجعیت آیت‌الله بروجردی بود. پس از رحلت آیت‌الله بروجردی، فهمیدیم که سالها قبل حاشیه بر «عروه» و حاشیه بر «وسیله» امام کامل شده است. نشنیده‌ام که امام در دوران آیت‌الله بروجردی برای

امامی خواهد او را بکشد و تیر را به دستم می‌زند. جوان فریاد می‌زند، «به قلم بز، بعد از خمینی، اصلاً زندگی رانمی‌خواهم.» یادم هست موقعی که امام را گرفتند تا تبعید کنند، عمه پیر من از آمیز خانه کاردی برداشته و از خانه بیرون رفته و همراه با زنان دیگر شعار داده بود! عشق مردم به امام، عامل پیروزی بود، آن هم به اعتبار مقام مرجعیتش. امام(ره) هم به مردم عشق می‌ورزیدند و در مقابل تردیدهایی که به دیگران دست می‌داد، پیوسته می‌فرمودند، «من این مردم را از همه بهتر می‌شناسم.»

**واکنش امام(ره) نسبت به پیروزی‌هایی که در دوران مبارزه پیش می‌آمد چگونه بود؟**

بعد از قضیه پس‌پس از جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی، پس از نماز جماعتی که در منزل امام بودیم، فرمودند، «در این قضیه به لطف خدا ما پیروز شدیم، ولی آقایان فکر نکنند که ما کاری کردیم. اصل، خداست و خود را برای خدا بنادید. مبدا یک موقع در برخورد با مردم سوء استفاده کنید. خیال نکنید ما به جایی رسیدیم. ما طلبه‌ایم و درس می‌خوانیم و دوباره مشغول درس و بحث‌مان می‌شویم. اگر دوباره مشکلی پیش آمد، ما هم جلو می‌آییم.» ایشان نگفتند جشن بگیرد، بلکه فرمودند وظیفه داشتیم و جلوی منکری را گرفتیم. ایشان در این قضیه اجازه چراغانی و جشن ندادند و عقیده داشتند عمل نهی از منکر، جشن لازم ندارد.

**از شکوه و حضور امام در قضیه مدرسه فیضیه، خاطرات بی شماری را نقل می‌کنند. شنیدن واکنش امام در آن رویداد عظیم از زبان شما شنیدنی است.**

در روز عاشورا که قرار بود امام برای سخنرانی به مدرسه فیضیه بیایند، به حاج آقا مصطفی گفتم، «خوب است آقا با یک جلال خاصی وارد شوند. توی ماشین وسط بنشینند و چهار ماشین هم اطرافشان باشد. بعد جمعیت پیاده، دور این پنج ماشین حلقه بزنند تا ضمناً سوء قصد هم دور باشند.» آقا مصطفی این حرف‌ها را با آقا مطرح کرده بود، اما ایشان نپذیرفته بودند و گفته بودند، «هر چه ساده‌تر باشد، بهتر است و خوبی نیست. وقتی می‌خواهم بیایم، دوست دارم در ماشین نباشم. در ماشین هم نمی‌خواهم سرم حفاظ داشته باشد.» کسی از منسوبین امام، پهلوی ایشان بود و امام متوجه شده بودند که از اضطراب زیاد رنگش پریده است. آقا فرموده بودند، «شما بهتر است پیاده شوید.» وقتی امام وارد فیضیه شدند، حالت ملکوتی عجیبی داشتند. موقعی که می‌خواستند از پله‌های فیضیه بالا بروند و به محل سخنرانی برسند، چند نفر آمدند زیر بغل ایشان را بگیرند که اجازه ندادند و خودشان بالا رفتند و آنجا نشستند و سخنرانی کردند. یادم هست قبل از این سخنرانی به امام گفتم، «سلاواک چطور از اسرار ما خبر دارد؟» امام فرمودند، «چه کنم؟ ما ظاهر و باطن نداریم. هر کاری می‌خواهند بکنند!» قبل از دستگیری امام هم، ما خبر داشتیم و شب به خانه ایشان رفتیم و گفتیم می‌خواهیم نزد شما بنشینیم. امام و آقای پسندیده سر سفره بودند. امام فرمودند، «مرا اگر بخواهند بگیرند، شما چه کار می‌توانید بکنید؟ چرا اینجا بنامید؟ هر چه ساده‌تر باشد بهتر است.» مرحوم اشرافی شب را آنجا ماند و گفت که تا صبح خوابش نبرده است، اما امام یک آیت‌الکرسی خوانده و خوابیده و صبح هم برای تهجد بیدار شده و دیده بودند که آقای اشرافی بیدار است و در جایش می‌غلند. فرموده بودند، «آقا شهاب! بیداری؟» آقای اشرافی جواب داد، «آقا من نخوابیدم!» امام فرمودند، «تا به حال به این راحتی نخوابیده بودم.» امام روحیه بی‌نظیری داشتند.